

## انقلاب اسلامی ایران و ظهور نسل چهارم نظریه‌های انقلاب

نویسندگان: مصطفی ملکوتیان<sup>۱</sup>

مجتبی قلی‌پور<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۲۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۱/۲۱

فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، سال پانزدهم، شماره ۵۴، بهار ۱۳۹۱

### چکیده

جهان در ربع آخر قرن بیستم شاهد وقوع انقلاب‌هایی بوده است که از لحاظ علل، روند و برون‌دادهای انقلابی شباهت چندانی با انقلاب‌های پیشین نداشته‌اند. انقلاب اسلامی ایران، انقلاب‌های آمریکای لاتین و نیز انقلاب‌های اروپای شرقی، تحلیل‌های نظری گسترده‌ای را که در باب جامعه‌شناسی انقلاب صورت گرفته بود، منسوخ کردند. تا پیش از وقوع این دسته از "انقلاب‌های متفاوت" بیشتر نویسندگان در باره انقلاب بر انقلاب‌هایی مانند انقلاب انگلستان (۱۶۴۰)، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و انقلاب چین (۱۹۴۹) تمرکز کرده و عمدتاً براساس داده‌های این انقلاب‌ها به تئوری‌پردازی پرداختند که نتیجه آن سه نسل متفاوت از نظریه‌های انقلاب بود. اما رخدادهای انقلابی دهه‌های پایانی قرن بیستم و از جمله انقلاب اسلامی ایران به گفته برخی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران پدیده انقلاب، منشأ گذار تئوریک به سوی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب گردیده‌اند. ما در این مقاله تلاش می‌کنیم تا ضمن بررسی اجمالی سیر نظریه‌های انقلاب از نسل اول تا چهارم، به بررسی نقش و جایگاه انقلاب اسلامی ایران در تحول مباحث انقلاب و گذار از نسل سوم به نسل چهارم نظریه‌های انقلاب بپردازیم.

### واژگان کلیدی:

انقلاب، نظریه‌های انقلاب، انقلاب اسلامی ایران، نسل چهارم نظریه‌های انقلاب.

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران mmalakot@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران Mojtaba.gp@gmail.com



## مقدمه

یکی از بزرگترین و مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ و در ایران اتفاق افتاد. انقلابی که به گفته بسیاری از صاحب نظران انقلاب، از رشته انقلاب‌های کبیر بود و به گفته نیکی کدی<sup>۱</sup> «جهان را لرزاند». انقلاب اسلامی ایران هم به تبعیت از ویژگی‌های کلی انقلاب‌ها و هم به ویژه بر اثر یک سری از ویژگی‌ها و مختصات منحصر به فردش، دارای پیامدها و بازتاب‌های گسترده در سطوح مختلف بوده است. در این پژوهش ما برآنیم تا با صرف نظر از این سطوح چندگانه بازتاب و تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران، به تأثیر این انقلاب بر نظریه‌های ارائه شده پیرامون انقلاب و از جمله به نقش و سهم آن در گذار نظری به سوی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب و دگرگونی‌های رخ داده در جامعه شناسی انقلاب‌ها بپردازیم.<sup>۲</sup>

در اینجا ما در پی پاسخگویی به این پرسش‌ها هستیم که «بحث نظریه‌های انقلاب تا زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران چه سیر گذاری را طی کرده است و پس از آن شاهد چه تحولی در نظریه پردازی انقلاب‌ها هستیم؟»، «انقلاب اسلامی ایران چه سهمی در دگرگونی رخ داده در جامعه شناسی انقلاب‌ها که از آن به عنوان ظهور نسل چهارم نظریه‌های انقلاب یاد می‌شود، داشته است؟». در ادامه ما با مرور اجمالی نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم در قالب سه نسل کلی که حاصل تقسیم بندی جک گلدستون<sup>۳</sup> است و سپس بررسی دگرگونی رخ داده در نظریه پردازی انقلاب‌ها پس از وقوع انقلاب ایران و سایر رخ دادهای انقلابی دهه‌های پایانی قرن بیستم و بررسی عوامل مؤثر بر این دگرگونی، تلاش می‌کنیم به این پرسش‌ها پاسخ بگوییم.

مطالعات مقدماتی ما را به این فرضیه رهنمون کرده‌اند که: «امروزه تحولی اساسی در نظریه‌پردازی انقلاب‌ها صورت پذیرفته و انقلاب اسلامی ایران به دلیل برخی از ویژگی‌ها و تمایزاتش، با مورد پرسش قرار دادن نظریه‌های پیشین و وارد کردن داده‌های جدید به دستگاه تحلیلی نظریه پردازان، سهمی انکار ناشدنی در این تحول اساسی که همانا ظهور نسل جدید نظریه‌ها و مباحث تئوریک انقلاب است، داشته است».

اهمیت بررسی و درک نقش انقلاب اسلامی در چنین گذاری از آنجا ناشی می‌شود که ما را یاری می‌کند تا در پرتو شناخت گسست‌ها و پیوستگی‌های انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلاب‌های جهان بتوانیم تبیینی بومی‌تر و درست‌تر از این پدیده داشته باشیم، در کاربرد نظریه‌های غیر بومی برای تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی داخلی احتیاط کنیم، و در نهایت این اصل را همچون تمرینی علمی و ذهنی سرمشق خود قرار دهیم که در بررسی پدیده‌های اجتماعی و سیاسی «نظریه» را از دل «واقعیت» استخراج کنیم، نه اینکه آن را همچون قالبی محکم و متصلب بر واقعیت تحمیل کنیم. بدیهی است که ما در مطالعه سیر گذار نظریه‌های انقلاب، شرحی بسیار اجمالی، شامل تنها نکات اصلی هر نسل از نظریه‌های و برخی از چهره‌های شاخص آن نسل را خواهیم آورد. این اجمال نویسی ضرورت صفحات

### 1. Nikki Keddie

۲. برای آشنایی با تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در سطوح منطقه ای و بین المللی نگاه کنید به: «محمد باقر حشمت زاده (۱۳۸۷)، تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی»، و نیز «منوچهر محمدی (۱۳۸۵)، بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی».

### 3. Jack Goldstone



معدود این پژوهش بوده و به معنای سطحی نگری و یا تقلیل دادن ارزش مباحث پیچیده انقلاب نخواهد بود.

### سیر گذار نظریه‌های انقلاب

به منظور آشنایی اجمالی با ادبیات نظری انقلاب‌ها و تأکیدات عمده نظریه‌های اصلی قبل از چرخش رخ داده در نتیجه انقلاب‌های متفاوت پایانی قرن بیستم، این نظریه‌ها را در دو دسته کلی نظریه‌های پیشاقرن بیستمی و نظریه‌های قرن بیستمی که خود شامل سه نسل است، مختصراً بررسی می‌کنیم. آشنایی با این پیشینه نظری به ما کمک می‌کند تا به درک این نکته نایل آییم که چگونه انقلاب اسلامی ایران با تفاوت‌ها و مختصاتش توانایی درهم ریختن این بنیان‌های نظری را داشته است.

### الف) نظریه‌های پیش از قرن بیستم

اغلب نظریه‌هایی که امروزه در بحث تئوری‌های انقلاب مطرح و شناخته شده هستند، مربوط به قرن بیستم می‌باشند. تقسیم بندی گلدستون نیز که مبنای کار ما را تشکیل می‌دهد تنها نظریه‌های قرن بیستم را مشمول نسل‌های سه‌گانه خود قرار داده است. با این وجود لازم می‌دانیم که اشاره‌ای نیز به نظریه پردازان قدیمی تر در حد ذکر نام و مرکز ثقل بحث هر یک از آنها داشته باشیم. ضرورت این بحث کوتاه از آنجاست که اولاً این نظریه‌ها نیز عالمانه بوده و در پی توضیح علل وقوع انقلاب اند و ثانیاً نطفه اصلی بسیاری از مباحث قرن بیستم درباره انقلاب را می‌توان در آثار کلاسیک یافت. به ویژه دیدگاه‌های مارکس<sup>۱</sup>، دوتوکویل<sup>۲</sup> و دورکهایم<sup>۳</sup> از این جهت قابل تأمل‌اند که به ترتیب ریشه تئوری‌های مارکسیستی، روان شناختی و جامعه شناختی انقلاب را تشکیل می‌دهند.

در تاریخ نظریه‌های انقلاب نام **ارسطو** از اولین نام‌هایی است که به آن بر می‌خوریم. وی در کتاب پنجم از رساله‌ی سیاست به تفصیل به بحث انقلاب پرداخته است.<sup>۴</sup> در علت‌شناسی انقلاب‌ها وی به دو دسته علل اشاره می‌کند. یک دسته را علل عمومی می‌داند و معتقد است که این علل در همه انواع حکومت‌ها منجر به انقلاب می‌شوند. علل عمومی خود به دو دسته علت اصلی و علل فرعی تقسیم می‌شوند. علت اصلی «احساس نابرابری» (و نه لزوماً نابرابری عینی) است که در صورت همراهی با علل فرعی منجر به وقوع انقلاب می‌گردد. ارسطو دسته دیگر علل انقلاب‌ها را علل خصوصی نام می‌نهد که مقصود از آنها علت یا علل انقلاب در چهارچوب هر یک از اشکال شش‌گانه حکومتی (موناشری، آریستوکراسی، جمهوری، تیرانی، الیگارشی و دموکراسی) است که وی بر شمرده است (ارسطو، ۱۳۴۹: صص ۲۰۲-۲۵۸).

**کارل مارکس** در چهارچوب تحلیل ماتریالیستی-دیالکتیکی خود از تاریخ، انقلاب را برآیند و نتیجه نهایی تضاد طبقاتی منبعث از مالکیت ابزار تولید در هر عصر می‌داند که در آن صاحبان ابزار تولید، طبقه استثمارگر، و طبقه فاقد ابزار تولید که برای طبقه

1. Marx

2. Detocqeville

3. Durkheim

۴. ارسطو را به دلیل اینکه یک فصل از رساله سیاست را به بحث انقلاب اختصاص داده، پدر مطالعه انقلاب نامیده‌اند. با این وجود ذکر این نکته ضروری است که عنوان کتاب پنجم رساله سیاست استاسیس (Stasis) است که مفهومی فراگیرتر از مفهوم انقلاب بوده و به انواع دگرگونی سیاسی قابل اطلاق است.



نخست کار می‌کند، طبقه استثمار شده است. تضاد بین این دو طبقه است که ادوار تاریخ را رقم می‌زند. روی هم رفته از دیدگاه مارکس، منازعه انقلابی، از ساختار منافع اجتماعی و آگاهی نسبت به آنها بر می‌خیزد. سازمان دهی، آگاهی، همبستگی و ارتباط، لازمه بسیج انقلابی‌اند. البته لازم به ذکر است که مارکسیست‌های قرن بیستم عناصری از دیگر الگوهای عمومی انقلاب را با اندیشه‌های بنیادی مارکس در آمیخته‌اند که در اینجا فرصت ذکر آن نیست<sup>۱</sup> (استانفورد کوهن، ۱۳۸۵: صص ۱۰۴-۸۳).

**آلکسی دو توکویل** از دیگر نظریه‌پردازان مطرح پیشاقرن بیستمی انقلاب است. جالب‌ترین بحث نظریات توکویل آن است که وی برای نخستین بار، از عاملی به نام «شکوفایی اقتصادی» نام می‌برد که جوامع در آستانه انقلاب آن را تجربه می‌کنند. به نظر وی رشد و شکوفایی سریع اقتصادی، اگر پس از یک دوره طولانی سختی و رکود آغاز شود، می‌تواند انقلاب ساز شود. همچنین به نظر وی رژیم‌های پیش از انقلاب، با در نظر گرفتن برخی سیاست‌های مداراگرانه پس از یک دوره فشار وسخت‌گیری، جوامع خود را به سمت انقلاب سوق می‌دهند. به نظر وی:

«همیشه چنین نبوده است که انقلابها در زمان وخیم‌تر شدن اوضاع پیش آمده باشند، بلکه بر عکس، انقلاب غالباً زمانی پیش می‌آید که مردمی که دیر زمانی با یک حکومت ستمگر بدون هرگونه اعتراضی کنار آمده‌اند، یکباره دریابند که حکومت فشارش را تخفیف داده است. آنگاه است که علیه حکومت اسلحه به دست می‌گیرند. از این روی نظام اجتماعی که بوسیله یک انقلاب سرنگون می‌شود همیشه از نظام اجتماعی که بلافاصله پیش از آن برقرار بوده است، بهتر است و تجربه به ما می‌آموزد که عموماً خطرناکترین لحظه برای یک حکومت بد زمانی است که آن حکومت بخواهد روشهایش را اصلاح کند» (دوتوکویل، ۱۳۶۹: صص ۳۲۴)

در بررسی نظریه پردازان انقلاب نمی‌توان از **دورکهایم** چشم پوشید. مفهوم اصلی اندیشه دورکهایم «همبستگی اجتماعی» است. به نظر او جامعه در واکنش به فشارهای داخلی و خارجی، همواره در حال پیچیده‌تر شدن است. رشد پیچیدگی و تقسیم کار فزاینده، آگاهی جمعی و همبستگی برخاسته از آن را در معرض تهدید قرار می‌دهد، زیرا وجدان جمعی مشترک جدید، با همان سرعتی که همبستگی قدیم از هم فرو می‌پاشد، پدید نمی‌آید. در اینجا وضعیت آنومی (بی‌هنجاری یا ضعف معیارهای اخلاقی) ایجاد می‌شود که نتیجه‌کندی پیدایش همبستگی و وجدان جمعی جدید است. روی هم رفته از نظر دورکهایم کشاکش‌های سیاسی و انقلاب‌ها نوعی از رفتار جمعی هستند که در شرایط فقدان همبستگی و وجدان جمعی پدید می‌آیند و کارویژه آنها انتظام اجتماعی و جبران همبستگی از دست رفته است. نظریه‌هایی چون جامعه توده وار ویلیام کورن‌هاوزر و نیز دیدگاه‌های پارسونز، استیون، جانسون و اسملسر که به برخی از آنها به صورت خلاصه در ذیل رهیافت جامعه شناختی از نسل دوم نظریه‌ها اشاره خواهیم نمود، اساساً در ذیل دیدگاه دورکهایم قرار دارند، چرا که آنها اندیشه اساسی دورکهایم درباره تعادل میان حوزه ارزش‌ها (وجدان جمعی) و محیط اجتماعی (تقسیم کار جامعه) را اتخاذ کرده و با بهره جویی از مفاهیم دیگر آن را تکمیل نموده‌اند (استانفورد کوهن، ۱۳۸۵: صص ۱۴-۱۳).

۱. برای آشنایی با انتقادهای وارده بر نظریه‌های مارکسی و مارکسیستی انقلاب رجوع کنید به: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، تهران: قومس، ۱۳۷۶، صص ۲۹-۵۱



## ب) نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم

قرن بیستم را قرن انقلاب‌ها نامیده‌اند (آرنت، ۱۳۶۱). این قرن هم از نظر تعداد انقلاب‌هایی که در آن رخ داده و هم از نظر تعدد و تنوع نظریه‌های مطرح شده برای تبیین این انقلاب‌ها از قرون پیشین کاملاً متمایز است به طوری که شاید بتوان این قرن را علاوه بر قرن انقلاب‌ها، قرن شکوفایی نظریه‌های انقلاب نیز نامید. این نظریه‌ها آن‌چنان متعدد و متکثرند که تقسیم بندی‌های مختلفی برای فهم و دسته‌بندی آنها صورت گرفته است. ما با توجه به اهداف این پژوهش از تقسیم بندی معروف جک گلدستون در مقاله‌اش با عنوان «تئوری‌های انقلاب، نسل سوم» بهره می‌بریم. وی در این مقاله که در سال ۱۹۸۰ نوشته شده است، تئوری‌های انقلاب تا آن تاریخ را به سه نسل تقسیم می‌کند، که ویژگی‌ها و چهره‌های شاخص هر نسل را می‌توان به شرح زیر ذکر کرد:

### ۱) نسل اول نظریه‌های انقلاب

این نظریه‌ها تقریباً بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ میلادی شکل گرفته و اشخاصی چون لیون<sup>۱</sup>، الود<sup>۲</sup>، سورکین<sup>۳</sup>، ادواردز<sup>۴</sup>، لدرر<sup>۵</sup>، پتی<sup>۶</sup> و برینتون<sup>۷</sup> از جمله مهم‌ترین نظریه‌پردازان این نسل هستند. رهیافت مجموعه نویسندگان این نسل توصیفی بود. در واقع این دسته از نویسندگان تلاش کرده‌اند تا مراحل اصلی فرآیند انقلابی را شناخته و تحولات اجتماعی و جمعیتی که به موجب انقلاب‌ها ایجاد شده اند را توصیف کنند. پس آنچه بیشتر مورد توجه این نویسندگان بود، توصیف فرآیند انقلابی و نیز بیان برخی از نشانه‌های موقعیت انقلابی بود. این مطالعات بیشتر به تاریخ طبیعی یا مطالعات توصیفی انقلاب مشهور است (Goldstone, 1980: pp425-427). به عنوان مثال کرین برینتون در کتاب «کالبد شکافی چهار انقلاب»، با به کارگیری روش تطبیقی- تاریخی تلاش می‌کند تا از رهگذر مطالعه تاریخ چهار انقلاب بزرگ دنیا (تا آن تاریخ)- انگلستان، فرانسه، روسیه و امریکا- برخی از یکنواختی‌ها و وحدت رویه‌های موجود در این انقلاب‌ها را استخراج کند. وی در نتیجه این بررسی‌ها یک سری از نشانه‌های مقدماتی و یکنواختی‌ها را در تمام این انقلاب‌ها تشخیص می‌دهد که از جمله آنها عبارتند از: رفاه اقتصادی نسبی مردم، شکست مالی حکومت، حکومت ناکارآمد، تغییر بیعت روشنفکران، تباهی طبقه حاکم، ناهمسازی‌های طبقاتی، ناکامی شگفت آور در کاربرد زور و غیره (برینتون، ۱۳۶۶: صص ۳۰-۷۹).

از دیگر آثار مشهور این نسل می‌توان به کتاب «تاریخ طبیعی انقلاب‌ها» نوشته پل لیفورد ادواردز اشاره کرد. موضوع این کتاب نیز همانگونه که از نام آن برمی آید توصیفی بوده و عبارت است از تعمیم تاریخ انقلاب فرانسه برای مطالعه مراحل همه انقلاب‌ها. به عنوان مثال به نظر ادواردز روند انقلاب پس از پیروزی اولیه بر رژیم حاکم از سه مرحله می‌گذرد: حکومت میانه‌روها، حکومت افراطیون یا دوران ترور، و عصر ترمیدور. وی سپس به شرح مفصل ویژگی‌های هر مرحله می‌پردازد که در اینجا از ذکر آن اجتناب می‌کنیم اما روشن است که

1. Lebon
2. Ellwood
3. Sorokin
4. Edwards
5. Lederer
6. Pette
7. Brinton



آنچه که ادواردز در پی تعمیم آن به عنوان مراحل سه گانه حکومت انقلابی است، در واقع تحولات قدرت پس از انقلاب فرانسه را منعکس می‌کند (Edwards, 1927).

همانطور که از دو نمونه ذکر شده نیز مشاهده می‌شود، در مجموع تحلیل‌های نویسندگان این دوره، در کنار فقدان شالوده‌های تئوریک، ادعای مشخص و صریحی را در خصوص علت و نیز زمان به وجود آمدن وضعیت انقلابی مطرح نمی‌کردند. نظریه‌پردازان این نسل در خصوص علل انقلاب، به مجموعه‌ای پراکنده از عوامل مختلف همچون روان‌شناسی توده‌ها<sup>۱</sup> در اندیشه لبون، فروپاشی عادت‌های اجتماعی در نظرگاه الوود، و سرکوب نیازهای اساسی غریزی در دیدگاه سوروکین؛ بدون اینکه آنها را در چهارچوب تئوریک مشخصی قرار دهند، اشاره می‌کردند. در دوره بعد نقیصه عدم برخورداری از پایه‌های تئوریک که ضعف عمده نظریه‌پردازان نسل اول است، تا حدودی جبران می‌شود.

## ۲) نسل دوم نظریه‌های انقلاب

شاید بتوان دوره زمانی تقریبی بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۵ را که گلدستون آن را حیطه زمانی نظریه‌های نسل دومی انقلاب‌ها می‌داند، دوران اوج شکوفایی نظریه‌های انقلاب هم به لحاظ تعداد و هم به لحاظ انسجام تئوریک و قابلیت‌های تبیینی که این نظریه‌ها از آن برخوردارند، دانست. فقدان شالوده تئوریک که یکی از کاستی‌های اساسی نظریه‌های دوره پیشین بود، در این دوره تا حدودی رفع می‌شود. نسل دوم تحلیل‌ها بر پایه نظریه‌های نسبتاً کمال یافته‌ای درباره رفتار اجتماعی که برگرفته از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی بودند، کوشش داشتند نظریه‌های روشنی درباره علت و زمان بروز موقعیت‌های انقلابی پی ریزند. به طور کلی آثار این نسل را می‌توان بر اساس سنت‌های تئوریک سه‌گانه‌ای که الهام بخش آنها بوده است، به سه گروه تقسیم کرد:

### الف) تحلیل‌های روان‌شناختی

نوشته‌های جیمز دیویس، رابرت گر، روزالیند فایرلند، و همچنین شوارتس، گیشوندر و موریسون در این گروه جای می‌گیرند. این نظریه‌پردازان ریشه‌های انقلاب را در وضعیت ذهنی توده‌ها جستجو می‌نمودند. در نظرگاه آنان فقط هنگامی احتمال وقوع انقلاب می‌رود که توده‌های مردم دچار وضعیت شناختی «ناکامی» یا «محرومیت» نسبی از مجموعه‌ای از اهداف شوند. آنان سرچشمه‌های مختلفی برای این ناکامی یا محرومیت نسبی بر می‌شمردند که شامل اثرات بلندمدت نوسازی و شهرنشینی (در نظرگاه فایرلند)، واژگونی کوتاه مدت وضعیت اقتصادی پس از دورانی از وفور اقتصادی (در نظرگاه دیویس) و محرومیت نسبی برخی گروه‌های قومی یا اقتصادی از فرصت‌های سیاسی یا اقتصادی (در نظرگاه گر) می‌شد. با این وجود این نویسندگان در این مورد هم نظر بودند که عامل اساسی و تعیین کننده در پیدایش هر وضعیت انقلابی سرخوردگی گسترده از شرایط سیاسی - اقتصادی موجود است. در این دسته از تحلیل‌ها، وظیفه اصلی تئوری انقلاب، آشکار کردن الگوهایی از رویدادهاست که اینگونه نگرش‌های شناختی را پدید می‌آورند و یا در به وجود آوردن آنها مؤثرند (Goldstone, 1980: pp 427-428).



از مهم ترین نظریه‌های این رهیافت می‌توان به نظریه انتظارات فزاینده<sup>۱</sup> جیمز دیویس و نظریه محرومیت نسبی<sup>۲</sup> تد رابرت‌گر اشاره کرد. دیویس در نظریه خود برای توضیح انقلاب‌ها، رفاه و پیشرفت اقتصادی-اجتماعی درازمدت را با بحران و رکود اقتصادی-اجتماعی کوتاه مدت که موجب کاهش امکانات اقتصادی می‌گردد، ترکیب می‌کند. به نظر او انقلاب زمانی احتمال وقوع پیدا می‌کند که دوران درازی از توسعه اقتصادی و اجتماعی به دنبال خود دوران کوتاهی از بحران را به همراه می‌آورد (Davies, 1962: pp6-7). بر اساس نظر رابرت‌گر در کتاب «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟» نیز ناراضی‌های اجتماعی، ناشی از میزان و شدت احساس محرومیت نسبی در میان گروه‌های مختلف جامعه است. این محرومیت نسبی هنگامی به وجود می‌آید که بین «انتظارات ارزشی»<sup>۳</sup> یعنی کالاها و شرایطی از زندگی که افراد خود را مستحق آنها می‌دانند و «توانایی‌های ارزشی»<sup>۴</sup> یعنی کالاها و شرایطی که در عمل به دست می‌آورند، فاصله و خلاء وجود داشته باشد. گر این فاصله را محرومیت نسبی می‌نامد و آن را به سه نوع نزولی (کاهش توانایی‌ها و ثابت ماندن انتظارات)، صعودی (کاهش توانایی‌ها و افزایش انتظارات) و بلند پروازانه (ثابت ماندن توانایی‌ها و افزایش انتظارات) تقسیم می‌کند. بنابر این از نظر گر شرط لازم وقوع منازعه داخلی خشونت بار محرومیت نسبی است که به معنی تصور افراد از فاصله موجود میان انتظارات و توانایی تأمین آنها به وسیله محیط است (گر، ۱۳۷۹: ص ۵۱-۹۱).<sup>۵</sup>

#### ب) تحلیل‌های جامعه‌شناختی

مطالعات جانسون، اسملسر، جساپ، هارت و غیره در این دسته جای می‌گیرند. این نویسندگان چهارچوب جامعه‌شناختی تالکوت پارسونز را در تحلیل‌های خود به کار گرفته و براین اساس جوامع را نظام‌هایی می‌دانستند که کارکرد صحیح آنها در گرو حفظ تعادل، در جریان کلی تقاضاها و منابع میان نظام و محیط آن و نیز میان خرده نظام‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تشکیل دهنده نظام اجتماعی است. بنابراین هر نوع آشفتگی که به تعادل جریان‌های تقاضا و منابع در یک جامعه آسیب جدی وارد کند، آن جامعه را گرفتار وضعیت عدم تعادل یا بدکارکردی و مستعد انقلاب می‌سازد. در این تحلیل‌ها هم برای وضعیت بدکارکردی سرچشمه‌های مختلفی از قبیل تأثیر نامتوازن فناوری و نوسازی بر تقاضاها و منابع خرده نظام‌های مختلف یا دگرگونی‌های با منشأ خارجی در ارزش‌ها مانند رشد یک مذهب یا ایدئولوژی تازه (در دیدگاه جانسون)؛ دگرگونی در توزیع قدرت بین نخبگان خرده نظام‌های مختلف (در دیدگاه جساپ)؛ و یا فقط دگرگونی‌های ناهمزمان در خرده نظام‌های گوناگون (در دیدگاه‌هاکوپیان) بر شمرده می‌شد. با این وجود و در مجموع همه نویسندگان این رویکرد معتقدند که عامل کلیدی و اساسی برای ایجاد وضعیت انقلابی، عدم تعادل شدید در جامعه به منزله یک نظام است. پس هدف تحلیل‌های آنان نیز تشخیص و تشریح رویدادهایی بود که فشارهای سیستمی را به وجود می‌آورند و یا تحت تأثیر قرار می‌دهند (Goldstone, 1980: p 428).

1. Rising Expectations
2. Relative Deprivation
3. value expectations
4. value capabilities

۵. برای مطالعه بیشتر و نقد و ارزیابی نظریه‌های روان شناختی انقلاب رجوع کنید به: مصطفی ملکوتیان، بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه پردازی‌ها، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، صص ۱۲۱-۱۵۶



به نظر می‌رسد چالمرز جانسون نماینده و نمونه خوبی برای این نسل باشد از این رو برای نمونه به توضیح بیشتر نظریه وی می‌پردازیم. در نظرگاه جانسون انقلاب اساسا نتیجه پیدایش عدم هماهنگی میان محیط و ارزش‌هاست. در درون یک سیستم اجتماعی متعادل ممکن است تغییراتی پدید آمده و در نتیجه تعادل سیستم به هم بخورد. این تغییرات چهار منبع دارند: منابع خارجی تغییر در ارزشها مانند ورود عقاید و ایدئولوژی‌های خارجی به جامعه، منابع داخلی تغییر در ارزش‌ها مانند پیدایش مصلحین و یا عقاید در درون نظام، منابع خارجی تغییر در محیط مانند تأثیر انقلاب صنعتی بر جوامع گوناگون و بالاخره منابع داخلی تغییر در محیط همچون رشد جمعیت و یا پیدایش گروه‌های جدید. در این شرایط عدم تعادل اگر کنترلی به عمل نیاید وضعیتی پیش می‌آید که جانسون آن را «بدکارکردی‌های چندگانه»<sup>۱</sup> می‌نامد. بدین ترتیب گروه حاکمه سرسختی که زیر بار پذیرش تغییرات نمی‌رود، مواجه با وضعیتی انقلابی می‌گردد که مرکب از بدکارکردی‌های چندگانه، ائتلاف منابع قدرت و خدشه در مشروعیت می‌باشد. از نظر ساختاری و کارکردی این وضعیت شرایط لازم برای وقوع انقلاب را فراهم می‌کند، اما شرط کافی برای وقوع انقلاب ناتوانی گروه حاکمه در کاربرد وسایل زور و سرکوب و سایر عوامل شتاب‌زا و اتفاقی است (جانسون، ۱۳۶۳: صص ۷۰-۹۷).

### ج) تحلیل‌های علوم سیاسی (تئوری پلورالیسم درباره منازعه گروه‌های نفوذ)

این دسته از نویسندگان، نظریه پلورالیسم در علوم سیاسی را که براساس آن رویدادها برآیند منازعه بین گروه‌های نفوذ رقیب است، برای تبیین پدیده انقلاب به کار می‌گیرند. نظریه‌های تیلی، هانتینگتون، آمان و استینکچامب در این گروه جای می‌گیرند. این نظریه پردازان انقلاب را گونه‌ای منازعه سیاسی نهایی می‌دانند که بر اثر آن کشمکش معمول میان گروه‌های نفوذ از لحاظ شدت منازعه و حجم منابع بسیج شده تا آن اندازه بالاست که فرآیندهای عادی سیاسی برای میانجیگری و فیصله‌درگیری‌ها با شکست مواجه می‌شوند و در نتیجه نظام سیاسی به شکل خشونت بار مضمحل می‌شود. مفهوم کلیدی در این رهیافت «حاکمیت چندگانه»<sup>۲</sup> است که منظور از آن وضعیتی است که گروه‌های نفوذ رقیب بر سر مسائل بسیار برجسته به شکلی چنان خشونت بار در برابر هم صف آرایی می‌کنند که اختلافاتشان را نمی‌توان در چهارچوب نظام سیاسی موجود برطرف ساخت و همچنین دو یا چند گروه نفوذ از منابع سیاسی، مالی، سازمانی و نظامی کافی برای استقرار حاکمیت خودشان و دست‌یابی به اهدافشان با تکیه بر زور برخوردارند. در مورد اینکه چه رویدادهایی به پیدایش این گروه‌های تازه و تغییر توازن منابع میان آنها منجر می‌شود، این نویسندگان از الگوهای مختلفی از جمله جنگ‌ها، نوسازی اقتصادی، شهرنشینی یا دگرگونی نظام ارزشی یا ایدئولوژیک یاد می‌کنند. در مجموع این دسته از نظریه‌ها عامل اساسی و تعیین‌کننده وضعیت انقلابی را آمیزه‌ای از منازعه گروه‌های نفوذ و کنترل بر چنان حجمی از منابع می‌دانند که از حد توانایی‌های نهادهای سیاسی موجود برای حل منازعه فراتر روند (Goldstone, 1980: p 429).

\* \* \*

در مجموع نسل دوم نظریه پردازان انقلاب اگر چه از لحاظ درجه پیچیدگی و ریزینی در الگوهایشان با یکدیگر متفاوتند، اما همگی تکوین وضعیت انقلابی را اساسا فرآیندی دو

1. Multiple dysfunctions
2. Multiple sovereignty





مرحله‌ای می‌دانند؛ در مرحله اول مجموعه‌ای از وقایع همچون جنگ، نوسازی، دگرگونی تکنولوژی، دگرگونی ارزش‌ها، ایدئولوژی‌های جدید، شهری شدن، گروه‌های نفوذ جدید و دگرگونی‌های اقتصادی ظاهر می‌شوند که به نوعی گسست یا تحول از الگوهای پیشین را نشان می‌دهند، سپس این تغییر یک متغیر تعیین‌کننده همانند وضع ذهنی توده‌ها (در نظریه‌های روان‌شناسی)، تعادل نظام (در نظریه‌های جامعه‌شناختی) و یا بزرگی منازعه و کنترل منابع گروه‌های ذی‌نفع رقیب (در نظریه‌های سیاسی) را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر این تأثیر به اندازه کافی باشد، شرایط بالقوه انقلابی ایجاد می‌شود. اغلب نویسندگان این دوره معتقد هستند که در شرایط بالقوه انقلابی، مجموعه‌ای از وقایع جزئی که جامعه در حالت عادی می‌تواند آنها را بدون فروپاشی مدیریت کند، ممکن است به وقوع انقلاب سرعت بخشند. با وجود این از نظر مهم‌ترین نظریه پردازان نسل دوم (از جمله گر، جانسون و تیلی)، حتی با بروز شرایط بالقوه انقلابی باز هم انقلاب گریزناپذیر نیست، چرا که اقدام فوری نخبگان از طریق انجام اصلاحات یا سرکوب می‌تواند مانع وقوع انقلاب شود (Ibid: pp429-430).

#### کاستی‌های نظریه‌های نسل دوم

نسل دوم نظریه‌پردازان انقلاب در تحلیل‌های خود، دچار برخی از ضعف‌ها و نادیده‌انگاری‌ها بوده‌اند که تبیین انقلاب‌های ربع آخر قرن بیستم و از جمله انقلاب اسلامی ایران و حتی انقلاب‌های پیشین که مواد خام این نظریه‌ها را نیز تشکیل می‌دهد توسط آنها با مشکل مواجه می‌شود. همین ضعف‌ها و کاستی‌ها حکایت از ضرورت علمی گذار به تئوری‌های نسل سوم بوده‌اند. در مجموع می‌توان موارد زیر را از جمله انتقادات وارد بر تئوری‌های نسل دوم دانست:

۱. طیف رویدادهایی که به عنوان علل ممکن برای آغاز روند انقلاب برشمرده شده‌اند، بیش از حد فراخ و فوق‌العاده مبهم‌اند. این رشته دگرگونی‌ها چنان گسترده‌اند که به نظر می‌رسد این تحلیلگران معتقدند در هر زمان و در هر جامعه‌ای که دگرگونی سریعی را از سر می‌گذرانند، امکان وقوع انقلاب وجود دارد. اما با توجه به اینکه غرب از سال ۱۷۵۰ و بقیه جهان نیز تقریباً از سال ۱۸۵۰ در معرض دگرگونی‌های سریعی بوده است، این نظریه‌ها به طور کلی ناتوان از توضیح این مسأله‌اند که پس چرا انقلاب تا این حد پدیده نادری بوده است و چرا برخی از جوامع که دگرگونی‌های سریعی را از سر گذرانده‌اند، دوره‌هایی از انقلاب را تجربه نکرده‌اند؟ (Ibid: pp 430-431).

۲. در این نظریه‌ها مشاهده علمی متغیر تعیین‌کننده بسیار دشوار است. در واقع به سادگی نمی‌توان وضعیت شناختی ذهن توده‌های مردم (در نظریه‌های روان‌شناسی)، فشار یا عدم تعادل یک نظام اجتماعی (در نظریه‌های جامعه‌شناسی) و یا شدت تعارض اهداف و منابع گروه‌های رقیب (در نظریه‌های سیاسی) را اندازه‌گیری کرد. همچنین کشف همبستگی میان «دگرگونی اجتماعی» و «دگرگونی سطح متغیرهای تعیین‌کننده» و نیز «دگرگونی سطح متغیرهای تعیین‌کننده» و «وضعیت مشخصاً انقلابی»، که این نظریه‌ها مدعی وجود این همبستگی‌ها هستند، بسیار دشوار است (Ibid, 431). به عنوان مثال در نظریه دیویس رکود اقتصادی رخ داده پس از یک دوره رونق اقتصادی یک دگرگونی اجتماعی و متغیر مستقل است که به نوبه خود متغیر تعیین‌کننده وضعیت ذهنی توده‌های مردم و افزایش انتظارات



آنها را فعال می‌سازد. این متغیر تعیین کننده یا واسطه‌ای نیز با افزایش ناراضی‌ها موجد وضعیت انقلابی به عنوان متغیر وابسته است. در این مثال شاید بتوان با استفاده از آمار و ارقام رکود و رونق اقتصادی در یک دوره را اندازه گیری کرد اما مسلماً نمی‌توان با همان اطمینان میزان ناراضی‌ناشی از صعود توقعات و اینکه آیا این ناراضی‌ناشی اساساً نتیجه مستقیم همان رکود است یا اینکه متغیرهای دیگری نیز در این رابطه دخیلند را اندازه گیری کرد. به عبارتی ارتباط برقرار شده بین سه سطح متغیرها نظریه‌های نسل دومی بیشتر ذهنی و در نتیجه به ندرت قابل اثبات است.

تحلیلهایی که با استفاده از نظریه‌های نسل دمی به تحلیل انقلاب اسلامی می‌پردازند از این ضعف کلی نظریه‌های این نسل در امان نیستند. به عنوان مثال تحلیلهای مبتنی بر نظریه دیویس‌حداقل از دو جهت در تبیین انقلاب اسلامی ایران با مشکل مواجه خواهند میشوند. در درجه اول اگر چه شاید بتوان شکوفایی و رونق اقتصادی ناشی از درآمدهای کلان نفتی را در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ (هجری شمسی) با استناد به امار و ارقام تأیید کرد، اما از آنجا که اقتصاد ایران در این دوره دچار نوعی بحران توزیع حاد بود، به دشواری میتوان ادعا کرد که این رونق اقتصادی توانسته باشد با سرازیر کردن درآمدهای نفتی به دهک‌های پایین جامعه انتظارات و توقعات بخش قابل توجهی از مردم ایران را افزایش داده باشد. مشکل دوم این نظریه در تبیین انقلاب ایران این خواهد بود که بطور ضمنی ریشه تمام ناراضی‌های توده ای را در فروپاشی اقتصاد پس از شکوفایی میداند، در حالی که ناراضی‌های اقتصادی تنها بخشی از انگیزه مردم ایران برای کنش انقلابی بود و در این میان نقش دین، فرهنگ و ایدئولوژی و رهبران انقلابی نادیده گرفته میشود.

۳. قبلاً نیز اشاره گردید که اغلب نظریه پردازان نسل دوم، اقدامات نخبگان حاکم را در جلوگیری از انقلاب مؤثر می‌دانند. از نظر آنان سازش ناپذیری نخبگان یکی از عوامل وقوع انقلاب‌های تمام عیار است. اما شواهد و مطالعات متعدد و از جمله مطالعات توکویل که به آن اشاره شد نشان می‌دهند که این ادعا بر خلاف واقعیت‌های تاریخی است. به عنوان مثال نخبگان حاکم فرانسه و روسیه پیش از انقلاب سازش ناپذیر یا بی‌تحرك نبودند بلکه هر دو به ویژه مقامات روسیه تا اندازه زیادی اصلاح‌طلب و درصدد اجرای روش‌های کشاورزی و اقتصادی تازه ای بودند و یا به گفته توکویل اصلاحاتی که پادشاه فرانسه به اجرا گذاشت تبدیل شرایط بالقوه انقلابی به انقلاب کامل را شتاب بخشید (توکویل، ۱۳۶۹: ص ۳۲۴). در انقلاب اسلامی ایران نیز این نکته خوبی قابل مشاهده است. سیاست فضای باز سیاسی شاه از اواخر سال ۱۳۵۵ نه تنها نتوانست موج دگرگونی طلبی انقلابی مردم را متوقف کند، بلکه با گسترش فرصت‌های سیاسی آن را تشدید کرد. ایجاد فضای باز سیاسی نه تنها موجب تعدیل و تعادل در موازنه بین حاکمیت و مخالفان سیاسی نشد، بلکه فرصت کم نظیر و تاریخی برای فعالیت مخالفان حکومت پهلوی فراهم آورد. این فضا به دشمنان سنتی حکومت پهلوی از جمله روشنفکران، روحانیون، مبارزین مسلمان، ملی‌گرایان و سایر نیروهای سیاسی مجال داد تا آزادانه از جایگاه خود، رژیم پهلوی را آماج حملات و انتقادهای سخت و فزاینده قرار دهند و در آن مقطع حساس با هم متحد شوند.

۴. نسل دوم نظریه پردازان انقلاب توضیح قانع‌کننده ای درباره تفاوت و گوناگونی برون دادهای انقلاب‌های مختلف به دست نداده اند. به عبارتی آنها به بحث پیامدهای انقلاب توجه اندکی نشان داده اند (Goldstone, op.cit: pp 433-434).

### ۳) نسل سوم نظریه‌های انقلاب

از اواسط دهه ۱۹۷۰ مطالعات انتقادی انجام شده پیرامون انقلاب‌ها، ضعف‌های نظریه‌های نسل دومی را آشکار نموده و نظریه پردازی انقلابها مرحله جدیدی را آغاز می‌نماید. البته به علت اهمیت و گستردگی مباحث انجام شده در دوره پیشین، نظریه پردازان این دوره بیشتر به نقد و تعمیق نظریه‌های دوره دوم پرداختند. از جمله مهم ترین نظریه پردازان این دوره می‌توان به پیچ<sup>۱</sup>، تریمبرگر<sup>۲</sup>، آیزنشتات<sup>۳</sup> و اسکاچیل<sup>۴</sup> اشاره کرد. در تحلیل‌های نظریه پردازان این نسل برخی از نکات مهم مورد توجه قرار گرفته که نسل دوم تقریباً از این نکات غفلت کرده بودند:

#### ۱. توجه به تفاوت اهداف و ساختار دولت‌ها:

نظریه پردازان نسل دوم به جز تیلی وهانتینگتون توجه زیادی به جزئیات ساختاری یا برنامه‌های حکومتی دولت‌های مختلف نداشتند، اما نظریه پردازان نسل سوم تأکید دارند که دولت‌ها از نظر اهداف و ساختارها با هم متفاوت‌اند و این امر بر امکان وقوع دگرگونی انقلابی تأثیرگذار است. به عنوان مثال آیزنشتات معتقد است که تنها یک گونه مشخص از دولت یعنی دولت فنودالی - پادشاهی مستعد دگرگونی انقلابی است. در دیدگاه وی تنها این گونه از دولت دارای چنان مجموعه‌ای از اهداف است که آن را وا می‌دارد نه تنها منابعی را از جامعه بیرون بکشد بلکه از این گذشته به درون جامعه نفوذ کند، آن را به شکل نمادین بازسازی کند و از نظر ساختاری بسیج نماید (Eisenstadt, 1978: p86). اسکاچ پل و تریمبرگر نیز نشان می‌دهند که اهداف برخی از دولت‌ها به عنوان مثال هدف نوسازی صنعتی در چین، روسیه، ترکیه و ژاپن پیش از انقلاب با امتیازات طبقاتی نخبگان این جوامع در تعارض بوده و این ناهمسازی اهداف دولت‌ها با جنبه‌هایی از ساختارهای سیاسی یا اقتصادی سرچشمه بحران انقلابی شده است (Goldstone, op.cit: p435).

#### ۲. توجه به نقش فشارهای سیاسی - اقتصادی بین المللی در بروز انقلاب‌ها:

هر چند نظریه‌پردازان نسل دوم به این مسأله که جنگ‌ها می‌توانند جوامع باثبات را تا آستانه انقلاب پیش ببرند، توجه داشتند، اما آنها اغلب، اثرات بی ثبات کننده و طولانی مدت دیگر فشارهای بین المللی را نادیده انگاشته و از آن غافل بودند. این در حالی است که نویسندگان نسل سوم در مجموع به این نکته توجه داشتند که فشارهای سیاسی - اقتصادی بین المللی و کشیده شدن دولت‌ها به گردونه رقابت نظامی و اقتصادی بین المللی می‌تواند محرک‌ها و یا نیازهایی را ایجاد کند که دولت‌ها و اربابان زمین‌دار را در تعارض با جنبه‌های اساسی سازمان کشاورزی، اقتصادی و سیاسی جامعه خود قرار دهد و به این ترتیب انگیزه‌ای برای دگرگونی انقلابی به وجود آورد (Ibid: pp435-436). به عنوان مثال پیچ نقش فشارهای بین المللی را در تحلیل خود درباره شیوه‌های اثرگذاری ساختار دهقانی جوامع مختلف بر امکان وقوع انقلاب، وارد کرده و معتقد است که دست اندازی بازارهای بین المللی به شرایط ستیز روستایی کمک می‌کند (Paige, 1975). تریمبرگر «فشارهای نیرومند بین المللی» را شرط لازم (و نه کافی) وقوع انقلاب می‌داند (Trimberger, 1978)، و آیزنشتات از فشارهای رو به افزایش بین المللی

1. Paige
2. Trimberger
3. Eisenstadt
4. Skocpol



و پیامدهای مالی و نظامی حاصل از آن به عنوان علل اصلی واژگونی رژیم‌های سنتی یاد می‌کند (Eisenstadt, 1987). اسکاچ پل نیز بر نقش فشارهای بین‌المللی به عنوان عامل تسهیل و تسریع‌کننده انقلاب تأکید دارد (اسکاچیل، ۱۳۷۶).

۳. توجه به ساختار جوامع دهقانی و نقش روستاییان در انقلاب‌ها: نویسندگان نسل سوم، برای کشاورزان و چگونگی شرکت آنها در فرآیند تحول انقلابی، نقشی اساسی قائل هستند. این نویسندگان معتقدند که چگونگی مشارکت دهقانان در انقلاب، غالباً خط سیر انقلاب را رقم می‌زند و بر این اساس، به متغیرهای تعیین‌کننده چگونگی مشارکت روستاییان در انقلاب‌ها توجه اساسی داشتند. برای مثال اسکاچیل نقش بسیار مؤثری برای کشاورزان در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین قائل است. وی تأکید دارد که انقلاب‌های اجتماعی فقط در جوامع «دهقانی-دیوان‌سالار» رخ داده‌اند. برعکس اسکاچیل برای شورش‌های شهری در انقلاب اجتماعی اساساً نقشی قائل نیست و معتقد است شورش‌های شهری اغلب در انقلاب‌های ناکامی چون کمون پاریس یا انقلاب‌های ۱۸۴۸ آلمان و اتریش رخ می‌دهند. پیچ نیز در کتاب «انقلاب دهقانی» تحلیلی مشروح درباره شیوه‌های تأثیرگذاری ساختار دهقانی در جوامع مختلف بر امکان وقوع انقلاب به دست می‌دهد (Paige, 1975).

۴. انسجام نیروهای مسلح: هرچند نویسندگان نسل دوم به طور کلی قائل به نقش تعیین‌کننده‌ای برای اجبار و کاربرد نیروهای مسلح در تبدیل شدن یا نشدن یک وضعیت بالقوه انقلابی به یک انقلاب تمام‌عیار بودند، اما متغیرهای تأثیرگذار بر توانایی حکومت در به‌کارگیری نیروهای مسلح در بحران‌های داخلی را بررسی نکردند. این در حالی است که برای نویسندگان دوره سوم نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، انسجام نیروهای مسلح و نیز محدودیت‌های ساختاری دولت در به‌کارگیری این نیروها، جزو مؤلفه‌های کلیدی در توضیح ایجاد وضعیت انقلابی و پیروزی این جنبش‌ها محسوب می‌شود (Goldstone, 1980: P436).

۵. متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار نخبگان: توجه نویسندگان دوره پیش به رفتار نخبگان صرفاً در این حد بود که اغلب ناسازگاری نخبگان را زمینه‌ساز وقوع انقلاب می‌دانستند، در حالی که در تحلیل‌های دوره سوم، دامنه رفتار نخبگان و عوامل مؤثر بر عملکرد آنها، یکی از موضوعات کلیدی در تبیین پدیده انقلاب و به‌ویژه فهم تفاوت در بروندهای وضعیت انقلابی در جوامع مختلف است. آیزنشتات، تریمبرگر و اسکاچیل نشان می‌دهند که رفتار نخبگان طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد و عمدتاً شرایط ساختاری آن را تعیین می‌کند. مثلاً آیزنشتات معتقد است اگر نخبگان انقلابی پیوند نزدیکی با دیگر نخبگان داشته باشند احتمال اینکه پس از پیروزی انقلاب جوامع سیاسی پای و کثرت‌گرا پدید آید بیشتر است در صورتی که نخبگان منزوی در صورت پیروزی معمولاً رژیم‌هایی بسته و اجبارآمیز تشکیل می‌دهند. پس نظریه‌پردازان نسل سوم بر این عقیده‌اند که نخبگان دامنه رفتار و عملکرد گسترده‌ای دارند و شرایط ساختاری جامعه، تعیین‌کننده کرانه‌های این دامنه است. در مجموع، طیف رفتار نخبگان و عوامل مؤثر بر اقدامات آنان یکی دیگر از نکات کلیدی نسل سوم نظریه‌های انقلاب است (Ibid: P437).

\* \* \*



در یک ارزیابی کلی و اجمالی از نظریه‌های نسل سوم می‌توان گفت که فرآیند شکل‌گیری انقلاب در تحلیل‌های این نسل، با آنچه که نویسندگان نسل دوم مطرح کرده‌اند، تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد. در دیدگاه نظریه‌پردازان نسل دوم، فشارهایی که از جانب هر تعداد از منابع بر جامعه وارد می‌شود، وضعیت بی‌ثباتی را به وجود می‌آورد (احساس محرومیت گسترده، عدم تعادل نظام، و یا تعارض شدید میان گروه‌های ذی نفوذ). در این شرایط رویدادی اتفاقی می‌تواند زمینه‌ساز وقوع انقلاب شود و در عین حال اقدام نخبگان ممکن است ثبات را به جامعه بازگرداند. این در حالی است که نویسندگان دوره سوم، بی‌ثباتی را صرفاً نتیجه الگوی کلی وقایع یا تحولات اجتماعی نمی‌دانند، بلکه معتقدند که باید «شرایط ساختاری» ویژه‌ای، مقدم بر فشارها یا تحولات اجتماعی و بین‌المللی وجود داشته باشد. در مرحله بعد هنگامی که رقابت سیاسی و اقتصادی با دیگر دولت‌ها فشارها یا محرک‌های ویژه‌ای مانند نیاز به افزایش استخراج منابع یا عقلایی کردن سازمان اقتصادی را برای دولت‌ها و زمین‌داران ضروری می‌سازد، دولت برای پاسخگویی به فشارهای نظام بین‌الملل دست به اقدامات اجرایی می‌زند ولیکن بین نیازهای دولت و گستره گزینه‌هایی که ساختارهای دهقانی و نخبگان اجازه‌گزینه‌شان آنها را می‌دهد «تضاد» بروز می‌کند. در این مرحله اقدامات نخبگان (حکومتی) نیز راه به جایی نبرده و بسته به سه متغیر ساختار جامعه دهقانی (به ویژه در تحلیل‌های پیچ و اسکاچپل)، ساختار نخبگان (به ویژه در تحلیل‌های تریمبرگر، آیزنشتات و اسکاچپل) و جهت‌گیری‌های فرهنگی جامعه (در تحلیل آیزنشتات) رژیم قبلی به اشکال مختلف واژگون می‌گردد (Goldstone, 1980).

### کاستی‌های نسل سوم نظریه‌های انقلاب

با وجود اینکه تلاش‌های نسل سوم نظریه‌پردازان در برخی جنبه‌ها نوآوری محسوب می‌شوند، برخی از انتقادات جدی بر این دسته از نظریه‌ها نیز وارد آمده است که خود ضرورت‌گذار را از همان ابتدا نمایان می‌سازد. از جمله اینکه:

۱. با وجود برخی شباهت‌های تحلیل‌های نسل سوم این نظریه‌پردازان از نظر تعیین اینکه کدام یک از دگرگونی‌های اجتماعی به راستی انقلاب است اختلاف شدیدی دارند. آشکار است که به منظور نیل به گونه‌شناسی دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی که به عنوان مبنای پژوهش مورد پذیرش قرار گیرد به تلاش بیشتری نیاز است. بدون مشخص ساختن ویژگی‌های تعیین‌کننده انقلاب، نسل سوم نظریه‌های انقلاب را نمی‌توان برای تبیین نمونه‌های گوناگون دگرگونی اجتماعی به کار برد.

۲. یکی از کاستی‌های اساسی نظریه‌های نسل سوم که خود موجب برخی دیگر از کمبودها و نادیده‌انگاری‌ها در تحلیل انقلاب‌ها بر اساس این نظریه‌ها گردیده است این است که شمار انقلاب‌هایی که مواد خام نظریه‌پردازان این نویسندگان را فراهم می‌آورد محدود است. البته این کاستی تا حدودی نیز جبری بوده و ثمره شرایط تاریخی پیدایش آنان است. به عنوان مثال تحلیل اسکاچپل تنها مبتنی بر بررسی تطبیقی پنج انقلاب فرانسه، روسیه، چین، نوسازی میجی و انقلاب ناکام ۱۸۴۸ آلمان است. از همین رو است که بنیان نظریه وی هنگام مواجهه با انقلاب اسلامی ایران که نمونه‌ای بسیار متفاوت است، سست می‌شود. پیچ، یکی دیگر از نظریه‌پردازان این دوره تنها به بررسی موارد پرو، آنگولا و ویتنام می‌پردازد. طبیعی است که با وقوع نسل جدیدی از انقلاب‌ها در پایان قرن بیستم و ورود مواد خام جدید به



دستگاه تحلیلی این نظریه‌پردازان، این نظریه‌ها نیازمند جرح و تعدیل و تجدید نظر باشند. اتفاقی که در مورد اسکاچپل به روشنی رخ داد.

۳. مهم‌ترین انتقاد قابل ایراد بر نظریه‌های نسل سوم به ویژه از دیدگاه بحث ما این است که این نظریه‌ها با تمرکز بر دلایل ساختاری کلان یا بزرگ مقیاس، از توجه به نقش حساس ایده‌ها و فرهنگ و تصمیمات افراد کلیدی یا همان کارگزار و رهبری، غفلت کردند. در دوران نسل سوم، نظریه‌پردازی در حوزه انقلاب تحت سیطره حکم بی نظیر و پارادایم‌گونه‌ای است که تدا اسکاچپل در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی بیان کرده است. او با یادآوری جمله مشهور ویندل فیلیپس که «انقلاب‌ها خلق نمی‌شوند، بلکه رخ می‌دهند»، موضع ساختارگرای خود را مشخص می‌کند. عدم توجه به تلاش‌ها و مقاصد مردم و رهبران در دیدگاه ساختارگرا بدین معناست که شرایط ساختاری تعیین‌کننده همه اقدامات مردم هستند. این در حالی است که انقلاب‌های مدرن آمریکای لاتین و همچنین انقلاب اسلامی ایران، با اتحاد میان طبقات مختلف و درجه بالای فعالیت داوطلبانه و ارادی مشخص می‌شوند. در مجموع انتخاب‌های آگاهانه و اقدامات هدفمند مردم و رهبران، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های انقلابی و فرهنگ و روحیات مستعد مقاومت و انقلاب نقش حیاتی در کل فرآیند انقلاب‌های پایانی قرن بیستم ایفا کرده‌اند. تمایل ساختارگرایی نسل سومی به حذف مردم و انتخاب‌هایشان، و ایدئولوژی‌ها، اندیشه‌ها و روحیاتشان کمک چندانی به ارائه یک نظریه پخته و استوار نمی‌کند (سلبین، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۲۱).

### انقلاب در نظریه‌های انقلاب: گذار از نسل سوم به چهارم

همانطور که پیش‌تر اشاره کردیم، دهه ۱۹۷۰ دوران شیوع و استیلای نظری نظریه‌های نسل سومی انقلاب‌ها بود. در یک چنین فضایی از نظریه‌پردازی انقلاب‌ها و در محدوده زمانی دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، جهان شاهد شماری از انقلاب‌هایی بود که فهم طبقه-محور از انقلاب‌ها را به چالش کشیدند. در ایران و نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹ و در فیلیپین در سال ۱۹۸۶، ائتلاف‌های چند طبقه‌ای دیکتاتوری‌هایی را سرنگون کردند که به طور گسترده از حمایت قاطع ابر قدرت جهانی یعنی ایالات متحده آمریکا برخوردار بودند (Farhi, 1990). در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱، جوامع توتالیتر و سوسیالیستی که گمان می‌رفت در مقابل منازعه طبقاتی ایمن بودند، در میان راهپیمایی‌ها و اعتراضات عمومی و اعتصابات توده‌ای سرنگون شدند. انقلاب اسلامی ایران و انقلاب افغانستان در سال ۱۹۷۹ با افتخار خود را انقلاب‌هایی مذهبی که اساساً مبتنی بر مسائل طبقاتی نبودند، اعلام کردند (Foran, 1993). همچنین شمار زیادی از انقلاب‌های ضد استعماری و ضد دیکتاتوری در جهان سوم، از آنگولا گرفته تا زئیر، آن قدر پر شمار شدند و تعداد بسیار زیادی از مردم را تحت تأثیر قرار دادند که عمل کوتاه‌بینانه تعریف و نظریه پردازی انقلاب‌ها براساس موارد معدود در تاریخ اروپا و چین، غیر قابل دفاع و توجیه‌ناپذیر گردید (Goldstone, 2001: P144). نسل جدید انقلاب‌ها از لحاظ علل، فرآیند و برون دادهای انقلابی، مدل‌های جدیدی را ارائه کرده و مطالعات جدی را از دغدغه‌مندان بحث انقلاب‌ها طلب می‌کردند. با وجود تأکیدی که بر متفاوت بودن انقلاب‌های جدید پایان قرن بیستم وجود دارد، برای جلوگیری از فروافتادن به ورطه افراط لازم به ذکر است که تمام این رویدادهای انقلابی از انقلاب‌های آمریکا و فرانسه در پایان قرن هیجدهم گرفته تا انقلاب اسلامی بسیار متفاوت ایران و دیگر



رویدادهای انقلابی پایان قرن بیستم، هنوز هم دارای یک مجموعه عناصر مشترک در کانون خود هستند. از جمله:

الف) تلاش‌هایی به منظور تغییر رژیم سیاسی که با درخواست یک تصور (یا تصورات) رقیب از نظم عادلانه همراه است.

ب) میزان قابل توجهی از بسیج توده‌ای رسمی و غیر رسمی

ج) تلاش‌هایی به منظور اعمال اجبار آمیز دگرگونی از طریق کنش‌های غیر نهادینه شده<sup>۱</sup> همچون راهپیمایی‌های توده‌ای، اعتراضات، اعتصابات و خشونت (Ibid: P142).

به هر حال در پاسخ به این رویدادها، نظریه‌های انقلاب در سه جهت دچار دگرگونی شدند: اول اینکه برخی از پژوهشگران کوشیدند تا نظریه‌های ساختاری انقلاب را برای تبیین مجموعه موارد متنوع و رو به افزایش انقلاب‌های پس از شمار معدود انقلاب‌های اجتماعی پیشین به کار برند. دوم آنکه بخشی از پژوهشگران که در رویدادهای انقلابی جدید نقش زیادی برای ایدئولوژی، فرهنگ و ائتلاف‌های انقلابی چند طبقه‌ای متنوع یافتند، حملات مستقیمی را به رویکرد نسل سوم آغاز نمودند. این دسته از نظریه پردازان نظریه پردازی پیرامون انقلاب را نیازمند توجه بیشتر به فعالیت ارادی و آگاهانه، نقش ایدئولوژی و فرهنگ در شکل دهی بسیج انقلابی و واقعیت‌ها، و رویدادهای پیش بینی نشده در روند و برون داد انقلاب‌ها می‌دانستند. مطالعات مقایسه‌ای جدید انقلاب‌ها، اهمیت این فاکتورهای جدید را در رویدادهای اخیر اثبات کردند (Ibid: PP141-142). این همان نسل چهارم نظریه‌های انقلاب است که موضوع اصلی بحث ما را تشکیل می‌دهد. و بالاخره سوم اینکه عده‌ای از تحلیل‌گران انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی تشخیص دادند که بسیاری از فرآیندهایی که اساس انقلاب‌ها را تشکیل می‌دهند- از قبیل بسیج توده‌ای، منازعات ایدئولوژیک، تقابل با اقتدار حاکم و غیره در تحلیل جنبش‌ها نیز به خوبی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. بنابراین یک ادبیات جدید درباره «سیاست ستیزه جویانه»<sup>۲</sup> گسترش یافته که تلاش می‌کند بینش‌ها و آگاهی‌های ادبیات جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها را با هدف فهم بهتر هر دو پدیده ترکیب کند. (Ibid: P142) در ادامه بحث، ما با صرف نظر از جهت‌های اول و سوم، در پی آن هستیم تا نقش انقلاب اسلامی ایران را در دگرگونی مباحث انقلاب‌ها و گذار به نسل چهارم نظریه‌های انقلاب بررسی نماییم.

## انقلاب متفاوت، نظریه‌های متفاوت: انقلاب اسلامی ایران و ظهور نسل چهارم نظریه‌های انقلاب

پیش از همه لازم است اشاره کنیم که انقلاب اسلامی ایران تنها محرک این گذار نبوده، همانطور که هیچ رویداد انقلابی دیگری نمی‌تواند داعیه چنین امری را داشته باشد. اما ما به همان اندازه که مطمئن هستیم انقلاب اسلامی ایران تنها محرک و انگیزنده ظهور نسل چهارم نظریه‌ها نبوده است، به همان اندازه نیز اطمینان داریم که برخی از ویژگی‌ها و تمایزات این انقلاب بزرگ تأثیر ژرفی در به چالش طلبیدن اندیشه سیاسی معاصر، روش‌های کلیشه‌ای تحلیل در علوم انسانی و نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی داشته است. از آنجا که نظریه‌پردازی انقلاب‌ها امری «پسینی» است، می‌توانیم به سهولت بپذیریم که چرخش

1. Noninstitutionalized Actions
2. Objectives
3. Contentious Politics



و دگرگونی در مباحث انقلاب، انگیزه‌ی مواجهه با الگوهای جدید رویدادهای انقلابی در پایان قرن بیستم و ورود داده‌های تاریخی جدید این انقلاب‌ها به دستگاه تحلیلی نظریه‌ها و نظریه‌پردازان بوده است. پس برای فهم تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر این گذار ضروری است که به برخی از ویژگی‌ها، مختصات و تفاوت‌های این انقلاب بپردازیم که مواجهه با آنها و تلاش نظریه‌پردازان انقلاب برای مد نظر قرار دادن این فاکتورهای جدید در نظریه‌پردازی و داخل کردن این متغیرها در تحلیل‌ها، انقلاب ایران را به یک محرک اصلی بسیاری از تحولات اخیر در مباحث جامعه‌شناسی انقلاب تبدیل کرده است. به عبارتی ارزیابی سهم و نقش انقلاب اسلامی ایران در این تحول نظری در گرو ارزیابی و فهم سهم و نقش این انقلاب در مطرح کردن داده‌های تاریخی جدید و شواهد متفاوت نوینی است که در الگوها و نظریه‌های رایج و نیز پیشین انقلاب‌ها بدان توجه نشده و به عبارتی بنابر دلایل مختلف نادیده انگاشته شده‌اند. از جمله این ویژگی‌ها و تمایزات که در اغلب نوشته‌ها پیرامون انقلاب اسلامی بر آنها تأکید می‌گردد عبارتند از:

۱. ایران زمان شاه تابع الگوهایی چون فشار نیروهای خارجی نظیر شکست در جنگ یا سلطه رقبای مقتدر اقتصادی نبود (فوران، ۱۳۷۹: ص ۳۲۷) در واقع نه تنها ساخت سیاسی نظام شاهنشاهی تحت هیچ گونه فشار بین‌المللی نبود بلکه برعکس شرایط و اوضاع جهانی با آن هم سو و هم صدا بودند. ارتش ایران در هیچ فعالیت مهم نظامی که بتواند منجر به کاهش قدرت آن به عنوان دستگاه سرکوب شود درگیر نبود و بنابر این تجربه‌ای از یک شکست نظامی نداشت. اگرچه احتمالاً برخی عوامل بین‌المللی در وقوع انقلاب نقش داشته‌اند که اظهار نظر در مورد آنها نیازمند بررسی‌های دقیق دیگری است. به عنوان مثال رژیم شاه نسبت به نوسانات تقاضا و قیمت نفت آسیب‌پذیر بود اما اهمیت این عوامل نمی‌تواند در حد تأکید پرشور عمده نظریه‌پردازان نسل سومی بر اهمیت عامل بین‌المللی انقلاب‌ها باشد.

اغلب نویسندگان و پژوهشگرانی که از نزدیک به مطالعه انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، به فقدان عامل بین‌المللی و حتی در مواردی بر تقابل عامل بین‌المللی و جنبش انقلابی ایران تأکید دارند. میشل فوکو فقدان عامل بین‌المللی در انقلاب ایران و سلامت نیروهای نظامی شاه را چنین توصیف می‌کند:

«به طور قطع در آنچه در ایران روی می‌دهد واقعیتی بسیار قابل ملاحظه وجود دارد. مردم باحکومتی سروکار داشتند که تا بن دندان مسلح بود و ارتش بزرگی را در خدمت خود داشت که به گونه‌ای شگفت‌انگیز و غیر قابل تصور وفادار بود... به علاوه رژیمی که مستقیماً متکی به ایالات متحده بود و سرانجام رژیمی که از پشتیبانی تمام جهان و کشورهای بزرگ و کوچک اطراف برخوردار بود. به یک معنا این رژیم تمام برگ‌های برنده و البته نفت را در دست داشت...» (فوکو، ۱۳۷۹: صص ۵۹-۶۰).

به هر حال این ویژگی انقلاب اسلامی ایران به خوبی نظریات ساختارگرایانه نسل سومی را که تأکید زیادی بر نقش فشارهای سیاسی - اقتصادی بین‌المللی و مشقات مالی و نظامی حاصل از آن در وقوع انقلاب‌ها دارند (از جمله نظریات اسکاچپل، آیزنشتات، تریمبرگر و پیچ را) به چالش می‌طلبد.

۲. در انقلاب ایران اجتماعات روستایی دهقانی پایگاه قیام مردمی را تشکیل نمی‌داد، بلکه به جای آن مخالفت علیه شاه در مراکز شهری متمرکز بود. بسیاری از ایران‌شناسان بر این امر توافق نسبی دارند که دهقانان و روستاییان ایران اساساً سیاسی و انقلابی نیستند.





این در حالی است که اغلب نظریه پردازان نسل سومی ساختار جامعه دهقانی را عامل مهمی در آغاز و فرآیند یک دگرگونی انقلابی می‌دانند. به عنوان نمونه تریمبرگر و اسکاچپل در مقاله مشترکی با نام «یک تحلیل ساختاری از انقلاب‌ها» نقش دهقانان را اینگونه برجسته می‌نمایند:

«به لحاظ تاریخی انقلابهای اجتماعی توده‌ای از پایین، تنها در صورتی به طور موفقیت آمیز رخ داده اند که، در شرایطی که دهقانان به عنوان طبقه اکثریت و مولد، از استقلال سیاسی و محلی کافی برای شورش علیه زمینداران برخوردار بوده اند و یا به دست آورده اند، فروپاشی سازمانهای دولتی رژیم پیشین صورت گرفته است. چنین شورش‌های دهقانی به صورت موفقیت آمیزی در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین رخ دادند. بر عکس انقلاب ۱۸۴۸-۵۰ آلمان تا حد زیادی به این خاطر شکست خورد که شرایط مساعد برای شورش دهقانی در شرق آلپ وجود نداشت.» (اسکاچپل و تریمبرگر، ۱۳۸۷: ص ۱۰۶)

فقدان عنصر روستایی در ائتلاف انقلابی ایران (به عنوان عنصر مسلط) چالشی است علیه مباحثات مور، ولف، پیچ، اسکاچپل و تریمبرگر، چرا که همانطور که به کوتاهی اشاره شد در نظرگاه این نظریه پردازان، این دهقانان ستم دیده و بی‌زمین هستند که محمل مادی انقلابند. در فضایی از نظریه‌های انقلاب که به طور مثال اسکاچپل اساساً نقشی برای شورش‌های شهری در انقلاب اجتماعی قائل نبود و معتقد بود این شورش‌ها برای تعیین وقوع یا نتیجه انقلاب‌های اجتماعی کافی نیستند، به زعم فوران «انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب شهری بود» (فوران، ۱۳۷۹: ص ۳۲۷؛ حجاریان، ۱۳۷۵: ص ۳۱۸).

۳. انقلاب اسلامی ایران، یک انقلاب جهت‌دار و تعریف شده در چهارچوب یک ایدئولوژی مشخص یعنی ایدئولوژی اسلام شیعی بود که توسط یک رهبر مذهبی، رهبری و هدایت می‌شد. این مجموعه باورها و شکل‌های فرهنگی و ساختاری ریشه دار در قلمرو جامعه شهری ایران بود که تبدیل به مرکز مقاومت مردمی در مقابل شاه گردید، چنان که فوران معتقد است که «فرهنگ و ایدئولوژی در جنبش انقلابی ایران، نقشی فراتر از توجه ناچیزی که نظریه پردازان ساختارگرا به آن مبذول داشته اند، ایفا کرده است» (فوران، ۱۳۷۹: ص ۳۲۷-۳۲۸) و فوکو در تأکید بر نقش برجسته عامل مذهب در انقلاب ایران می‌گوید:

«مذهب برای آنان نوید و تضمین وسیله ای برای تغییر ریشه ای ذهنیت یا سوژکتیویته شان است... آنان مذهب اسلام را به منزله نیرویی انقلابی زیست می‌کنند، چیزی غیر از اراده به اطاعتی وفادارانه از قانون شرع وجود داشت، یعنی اراده به تغییر کل هستی شان با بازگشت به تجربه‌ای معنوی که فکر می‌کنند در قلب اسلام شیعه می‌یابند... باید گفت که اسلام در سال ۱۹۷۸ افیون مردم نبوده است، دقیقاً از آن رو که روح یک جهان بی روح بوده است.» (فوکو، ۱۳۷۹: صص ۶۰-۶۱)

اسکاچپل نیز در مقاله دولت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران می‌نویسد:

«این انقلاب قابل توجه مرا وادار می‌سازد تا به درک خود در قبال نقش بالقوه و محتمل سیستم‌های عقاید و ادراک‌های فرهنگی در شکل بخشیدن به کنش‌های سیاسی، عمق و وسعت بیشتری ببخشم.» (اسکاچپل، ۹۷۳۱: ص ۱۹۱)

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای ساخته شده است تا نظام پیشین را سرنگون سازد به طور قطع



آن انقلاب، انقلاب ایران بر علیه شاه است. تا آخر سال ۸۷۹۱ کلیه بخش‌های جامعه شهری ایران تحت لوای اسلام شیعه گرد آمده بودند و از رهنمودهای یک روحانی عالی قدر شیعه، آیت الله روح الله خمینی در جهت مخالفت سازش ناپذیر علیه شاه و کلیه افرادی که به او همچنان وابسته باقی مانده بودند، پیروی می کردند.» (همان، ص ۹۸۱)

این عبارات را به این دلیل به طور کامل آوردیم که در آن «اسکاچپل ساختارگرا» به طور توأمان به ارادی و آگاهانه بودن، شهری بودن، ایدئولوژیک بودن و نیز نقش رهبری در حرکت انقلابی مردم ایران اذعان دارد.

بنابر آنچه گفته شد شاید بتوان نقش بارز فرهنگ، رهبری و ایدئولوژی در زمینه سازی، وقوع و برون داده‌های انقلاب اسلامی ایران را از مهم ترین داده‌ها و یا افزوده‌های انقلاب اسلامی ایران بر مباحث انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی دانست، تا آنجا که یک سری از نظریات و نوشته‌های قابل توجه پیرامون این انقلاب تولید شده اند که اساساً تحت عنوان «رهیافت فرهنگی» به نظریه پردازی و مطالعه آن می‌پردازند (ملکوتیان، ۱۳۸۷: صفحات مختلف).

با توجه به نقش گسترده و عمیق فرهنگ در انقلاب اسلامی ایران پس از آن نظریه پردازان و نویسندگانی همچون پرواوند آبراهامیان، جان فوران، علی میرسپاسی، سعید ارجمند، ویلیام سورول، منصور معدل، امیربایر، گودوین و غیره این متغیر را در تحلیل‌های خود وارد کرده و در پرتو آن به تحلیل انقلاب اسلامی و حتی سایر انقلاب‌ها پرداختند و این دال بر وارد شدن و اهمیت یافتن فرهنگ و مقولات فرهنگی در نظریه پردازی انقلاب بر اثر انقلاب اسلامی ایران است (پناهی، ۱۳۸۵: صص ۲۸-۳۴). این در حالی است که نظریه‌های نسل سوم با چشم پوشی کامل از نقش فرهنگ، ایدئولوژی و رهبری (به غیر از آیزنشتات که به نقش جهت گیری‌های فرهنگی<sup>۱</sup> در تکوین انقلاب‌ها می‌پردازد) و حتی رد کنش گری و ارادی بودن انقلاب‌ها و نگاه ساختارگرایانه شدید، قابلیت تبیین مورد ایران و حتی سایر موارد انقلابی پایان قرن بیستم را ندارند. مسأله ای که به نوبه خود ضرورت گذار تئوریک را دوباره گوشزد می‌نماید.

۴. آنگونه که دریک می‌گوید انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، پیوند بین انقلاب سیاسی مدرن و روایت‌های روشنگری در خصوص پیشرفت عقل را از بین برد و نشان داد که وقوع انقلاب سیاسی مدرن لزوماً به معنای گسترش عقل روشنگری نیست (دریک، ۱۳۸۸، ص: ۲۹۲).

همچنین انقلاب اسلامی ایران به دلیل محتوا و جهت گیری‌هایش یکی از زنده ترین نقدهای مدرنیت و مدرنیسم به حساب آمده است. به همین دلیل افرادی چون فوکو و برهان غلیون آن را نخستین انقلاب پسامدرن نیز نامیده اند. انقلاب ایران آشکارا قیامی علیه برخی از بنیادها و نهادهای مدرنیت و مدرنیزاسیون بوده که در رژیم غرب گرای شاه تجلی یافته بود. این ویژگی انقلاب اسلامی همچنین نظریه‌های مبتنی بر نوسازی از جمله نگرش آیزنشتات را که انقلاب را نتیجه تنش بین نوسازی جهانی و بافت محلی می‌دانست، منسوخ کرد. امروزه به گفته جف گودوین<sup>۲</sup> یکی از محورهای چرخش در جامعه شناسی انقلاب این مسأله است که انقلاب‌ها لزوماً مطابق فرا روایت روشنگری یعنی گسترش آزادی فردی یا آزادی نیروهای تولید نیستند (Goodwin, 1994).

برخی نیز با گریز از دوگانگی مدرن- پست مدرن و نقد آن، انقلاب اسلامی ایران را انقلابی پیشامدرن می‌دانند. به عنوان مثال، صادق حقیقت معتقد است انقلاب اسلامی ایران هرچند در عصر مدرنیت اتفاق افتاد، اما بی‌شک ویژگی‌های یک انقلاب مدرن را نداشت؛ و

1. cultural orientations  
2. Jeff Goodwin



برعکس در کل، از ویژگی‌های تجددستیزی و ضدمدرن بودن برخوردار بود. با این وجود وی انقلاب اسلامی را پسامدرن نیز نمیداند بلکه بر این باور است که انقلاب اسلامی به ارزش‌های پیشامدرن رجوع داشت؛ از جمله، ارزش‌های اسلامی و شیوه‌های حکومت پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع). بنابراین، انقلاب اسلامی انقلابی بود برای احیای ارزش‌های پیشامدرن (حقیقت، ۱۳۸۹).

۵- روش مبارزه انقلابیان ایران برای براندازی رژیم مستقر شاه یکی از کم‌خشونت‌ترین و مسالمت‌جویانه‌ترین شیوه‌های مبارزه انقلابی در تاریخ انقلاب‌های جهان بود. روش انقلاب اسلامی ایران برای برکناری شاه عبارت بود از تظاهرات خیابانی انبوه، میلیونی، مکرر، همه‌جانبه، گسترده و مستمر در گستره کشور (خرمشاد، ۱۳۸۳، ص ۱۱۷). با توجه به سطح فوق‌العاده بالای مشارکت انقلابی، بسیج مخالفان در ایران بر عدم خشونت تأکید داشت. این بدان معنا نیست که انقلاب غیرخشونت‌آمیز بود، بلکه بدان معناست که مخالفان رژیم از به کارگیری خشونت اجتناب کردند. در حالی که ارتش در سرکوب تظاهرات، هیأت‌ها و تجمعات گوناگون به تاکتیک‌های خشن متوسل می‌شد، بخش انقلابی تصمیم گرفته بود بر تعابیر تغییر مسالمت‌آمیز تأکید کند که عملاً شامل همه جنبه‌های قیام می‌شد. تعداد فوق‌العاده زیاد مخالفان به آنها اجازه می‌داد شاه را بدون منازعه مسلحانه سرنگون کنند (گرین، ۱۳۸۷: ص ۳۴۸). استراتژی اعتصاب‌های عمومی و تظاهرات گسترده و آرام از جمله مسائلی است که با فرضیات یا پیش‌فرض‌های هیچ یک از نظریه‌پردازان در خصوص چگونگی پیروزی انقلاب‌ها همخوانی ندارد (فوران، ۱۳۷۹، ص ۳۲۸).

موارد تمایزی که در بالا بدان اشاره شد، فقط بخشی از ویژگی‌های منحصر به فرد انقلاب اسلامی ایران بود که معمولاً توسط کسانی که در این عرصه قلم زده‌اند به آن‌ها توجه شده و برجستگی پیدا کرده‌اند. متفاوت بودن انقلاب اسلامی ایران و ناپسندگی نظریه‌های موجود در تبیین آن مسأله‌ای است که برخی از صاحب‌نظران مسائل انقلاب و ایران به آن اعتراف کرده‌اند، چنانکه نیکی کدی در ابتدای کتاب ریشه‌های انقلاب ایران شگفتی خود را این‌گونه ابراز می‌دارد:

«این انقلاب حتی با الگوها و انتظارات کسانی که به نسبت خوبی از اوضاع ایران مطلع بودند نیز سازگار نبود. در کجای عالم قبلاً دیده شده بود که رهبر یک مذهب جا افتاده به عنوان سردمدار پرشور و پرآوازه یک انقلاب علیه یک حاکم سلطنتی ظهور نماید، حاکمی که مدعی حقانیت خود و پیوندش با گذشته ملی سرزمین اش و حقانیت برنامه‌های اصلاحی خود بود. در کجا قبلاً کسی دیده بود که حکومتی مجهز به میلیاردها دلار تسلیحات نظامی، نیروهای مسلح، پلیس مخفی و آشکار که قاعدتاً همه آنها نیز آماده استفاده بود، این چنین در مواجهه با شورش‌های متناوب، تظاهرات همگانی و وسیع، و اعتصابات از پای درآید؟» (کدی، ۱۳۶۹: ص ۱۵).

به هر حال با توجه به این ویژگی‌ها و تمایزات که چالشی جدی بر مباحث رایج انقلاب‌ها بود، «موضوع نظریه اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ به این ترتیب درآمد که آیا انقلاب ایران را باید به عنوان یک مورد منحصر به فرد، خلاف سایر انقلاب‌ها مورد بررسی قرار داد و یا این که علت انقلاب‌ها را باید در پرتو شواهد ایران مجدداً مورد مذاقه قرار داد؟» (فوران، ۱۳۷۹، ص ۳۲۸). این پرسش فوران در واقع خود نوعی پاسخ بود، بدین معنا که ما شاهد هر دو جریان نظریه‌پردازی هستیم. از یک طرف عده‌ای از نظریه‌پردازان به بررسی انقلاب ایران به عنوان یک



مورد منحصر به فرد پرداختند که از آن جمله می‌توان به نظریه عرفانی یا ماوراء طبیعت گرایانه لیلی عشقی و نظریه معنویت‌گرایانه میشل فوکو اشاره کرد. از طرف دیگر شاهد ظهور و اشاعه نسل چهارم نظریه‌های انقلاب‌ها هستیم که عبارت اند از آن دسته از نظریه‌هایی که تبیین و تحلیل انقلاب‌ها را در پرتو شواهد ایران و البته برخی دیگر از انقلاب‌های اخیر مورد تجدید نظر و دگرگونی قرار داده و تلاش کرده اند متغیرها و فاکتورهای جدیدی را تحت تأثیر این دسته از انقلاب‌ها در دستگاه تحلیلی خود وارد سازند. فاکتورهایی که در واقع زاده انقلاب‌های جدید و از جمله انقلاب اسلامی ایران هستند. نظریه پردازانی چون جان والتون، فریده فرهی، ویکه‌ام کرولی، جان فوران، جف گودوین و جک گلدستون را می‌توان از جمله مهم ترین چهره‌های این نسل نوظهور برشمرد که حوزه مطالعات خود را وسیع تر ساخته و خواهان توجه بیشتر به نقش فرهنگ، ایدئولوژی و رهبری و کارگزاری به عنوان متغیرهای بسیار تأثیرگذار در انقلاب‌ها هستند. پرداختن به آرای این نظریه پردازان فرصت دیگری می‌طلبد و از حوصله بحث حاضر خارج است.

### نتیجه‌گیری

همان طور که آوردیم نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم سه مرحله اساسی را پشت سر گذاشته‌اند و اکنون وارد مرحله چهارم نظریه‌پردازی انقلاب‌ها شده‌ایم. هریک از نسل‌های سه گانه نظریه‌ها با اندکی اغماض و صرف نظر از تفاوتها و پیچیدگی‌ها، شامل یک سری تأکیدات خاص بوده و در تحلیل انقلاب‌ها با توجه به شواهد مطالعاتی خود برخی عوامل را برجسته می‌نمودند. اما انقلاب‌های پایانی قرن بیستم داده‌های تاریخی جدیدی را خلق کردند که لزوم بررسی و تجدید نظر در نسل سوم نظریه‌ها با مد نظر قرار دادن این داده‌ها و مشاهدات جدید را نشان می‌داد. در این میان انقلاب اسلامی ایران با برخی از برجسته ترین ویژگی‌ها و تمایزاتش که برشمردیم نقشی اساسی در به چالش کشاندن نظریه‌های جاری (نسل سومی) و آشکار کردن لزوم توجه به فاکتورهای جدید در تحلیل انقلاب‌ها داشته است. ویژگی‌های انقلاب ایران از جمله عدم وجود فشارهای سیاسی - اقتصادی بین‌المللی بر رژیم پیش از انقلاب، فقدان عنصر مسلط روستایی در این انقلاب، جهت داری و آگاهانه بودن آن در چهارچوب فرهنگ شیعی، ایدئولوژی اسلامی و رهبری امام خمینی (ره)، به چالش طلبیدن روایت‌های روشنگری و نظریه‌های مدرنیزاسیون، روش مبارزه مسالمت آمیز انقلابیون ایران و... به خوبی ناکارآمدی بسیاری از نظریه‌های مسلط در زمان وقوع این انقلاب و لزوم گذار به نسل چهارم نظریه‌ها را نشان داد. پس می‌توان گفت نسل چهارم نظریه‌های انقلاب در نتیجه مواجهه با علل، فرآیند و برون‌دادهای متفاوت انقلاب‌های جدید در پایان قرن بیستم و به ویژه انقلاب اسلامی ایران ظهور کرده‌اند.

یافته‌های دقیق محمدحسین پناهی نیز تأییدکننده نقش بارز انقلاب اسلامی ایران در دگرگونی مباحث انقلاب است. وی با تحلیل محتوای کیفی ۵۷ مقاله علمی مربوط به انقلاب اسلامی و نظریه‌های انقلاب به این نتیجه می‌رسد که وقوع انقلاب اسلامی در نقشی که چهار عامل فرهنگی، بحران مشروعیت، عامل ساختاری، و نقش زنان یا عامل جنسیتی در تحلیل انقلاب‌ها ایفا می‌کنند دگرگونی قابل توجهی ایجاد کرده است، به این صورت که توجه به مقوله‌های فرهنگی، مسأله مشروعیت، و نقش زنان در انقلاب‌ها افزایش یافته و برعکس از توجه به عوامل ساختاری کاسته شده است (پناهی، ۱۳۸۵).

در هر حال آنچه‌ان که گلدستون می‌گوید «به نظر می‌رسد که دوره نظریه‌های نسل سوم



انقلاب به سر آمده است، هر چند پیروگی و تسلط نظریه نسل چهارم هنوز ظهور نکرده است. این نسل ثبات را به عنوان مسأله اصلی تلقی کرده و بر شرایطی که رژیم‌ها را در طول زمان حفظ می‌کنند، تمرکز می‌نماید؛ نقش برجسته مسائل هویت و ایدئولوژی، جنسیت، شبکه‌ها و رهبری را نشان خواهد داد و به فرآیندها و برون دادهای انقلابی به عنوان برآیند تأثیر متقابل کنش‌گران چند جانبه خواهد پرداخت» (Goldstone, 2001, PP: 175-176).

از نسل جدید نظریه‌ها انتظار می‌رود که به نقش فرهنگ، ایدئولوژی، تاریخ و سرگذشت‌های جذابی که نقشی بارز در بسیج انقلابی و روند و برون دادهای آن برعهده دارند، عرصه سیاست سمبلیک، توانایی انقلابیون به ویژه رهبران انقلابی در انگیزش جامعه و هدایت آن، جایگاه رسانه‌های جدید، نقش شبکه‌های اجتماعی واقعی و مجازی، و به طور کلی مسائلی که تاکنون مورد غفلت قرار گرفته بودند، در کنار ساختارها و متغیرهای مورد تأکید پیشین، توجه نمایند. بررسی‌های درست و پاسخ‌های رضایت‌آمیز به ویژه در نظریه‌هایی نهفته است که بتوانند کارگزارها و ساختارها را، همراه با نقش‌های معنادار هر یک، در نظر بگیرند.

## منابع و مأخذ:

### الف) منابع پارسی

۱. آرنت، هانا (۱۳۶۱). انقلاب. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲. ارسطو (۱۳۴۹). سیاست. ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم.
۳. اسکاچپول، تدا (۱۳۷۶). دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی. ترجمه سید مجید روئین‌تن، جلد اول، تهران: سروش.
۴. اسکاچپول، تدا (۱۳۷۹). «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعه در انقلاب ایران». ترجمه محسن امین‌زاده، در رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی.
۵. اسکاچپول، تدا و تریمرگر، الن کای (۱۳۸۵). «یک تحلیل ساختاری از انقلاب‌ها». در مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
۶. برینتون، کرین (۱۳۶۶). کالبد شکافی چهار انقلاب. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
۷. پناهی، محمد حسین (۱۳۸۵). «اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های وقوع انقلابات». مجله پوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۱: ۷-۵۲.
۸. جانسون، چالمرز (۱۳۶۳). تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب). ترجمه حمید ییاسی، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
۹. حجاریان، سعید (۱۳۷۹). «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریات علوم اجتماعی». در رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، جلد اول، قم: انتشارات معارف.
۱۰. حقیقت، سید صادق (۱۳۸۹). «انقلابی که پست مدرن نبود»، ماه‌نامه‌ی علوم انسانی مهرنامه، سال اول، شماره نهم، اسفند ۱۳۸۹.
۱۱. خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۲). «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب». مجله جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳: ۱۲۳-۱۸۶.
۱۲. دریک، مایکل (۱۳۸۸). «انقلاب». در راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. دوتوکویل، آکسی (۱۳۶۹). انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نقره.



۱۴. سلین، اریک (۱۳۸۵). «نقش کارگزار و فرهنگ در انقلاب‌ها». در مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
۱۵. شجاعیان، محمد (۱۳۸۲). **انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. فوران، جان (۱۳۷۹). «انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۷: چالشی بر تئوری اجتماعی». در رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، جلد اول، قم: انتشارات معارف.
۱۷. فوکو، میشل (۱۳۷۹). **ایران: روح یک جهان بی‌روح**. ترجمه افشین جهانپدیده و نیکو سرخوش، تهران: نشر نی.
۱۸. کوهن، استانفورد (۱۳۸۵). **تئوری‌های انقلاب**. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
۱۹. گر، تدرابرت (۱۳۷۹). **چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟** ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
۲۰. گرین، جرال (۱۳۸۵). «بسیج مخالفان در انقلاب ایران». در مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
۲۱. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۷۲). **سیری در نظریه‌های انقلاب**. تهران: قومس.
۲۲. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۷) **بازخوانی علل وقوع انقلاب اسلامی در سپهر نظریه پردازی‌ها**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۳. کدی، نیکو. آر (۱۳۶۹) **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم.

### ب) منابع خارجی

1. Davies, J.c (1962). "Toward a Theory of Revolution" *American Sociological Review* 27: 5-19
2. Edwards, L.P (1927). **The Natural History of Revolution**. Chicago: University of Chicago press.
3. Eisenstadt(1978). **Revolution And The Transformation of Societies**. New York: free press
4. Farhi, F (1990). **States and Urban-Based Revolution: Iran and Nicaragua**. Urbana and Chicago: univ. I11.press
5. Foran, J (1992) "A Theory of Third World Social Revolutions: Iran, Nicaragua, and El Salvador compared", *crit. Sociol*19: 3-27
6. Foran, J (1993) "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?", *Social. Theory*11:1-20
7. Foran, J (1997a) "Discourses and social forces: the role of culture and cultural studies in understanding revolutions", see Foran 1997c, pp.203-226
8. Goldstone, Jack (1980) "Theories of Revolution: The Third Generation", *world politics* 32: 425-453
9. Goldstone, Jack (2001) "Toward a Fourth Generation of Revolutionary Theories", *Annual Reviews* 4: 139-187
10. Goodwin, Jeff (1994) "Toward a New Sociology of Revolutions", *Theory soc* 23: 31-66
11. Paige, Jeffrey (1975) **Agrarian Revolution**, New York: free press
12. Trimberger, Ellen Kay.(1978). **Revolution From Above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt and Peru**. New Brunswick, NJ: Transaction